



خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹-۱۳۶۸.  
دیوان امام: سروده‌های حضرت امام خمینی(س)/ (ویرایش ۴). - تهران: مؤسسه تنظیم و نشر  
آثار امام خمینی(س)، ۱۳۷۲، ۴۴۳ ص.

ISBN: 964 - 335 - 012 - 6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س). ب. عنوان روی  
جلد: مجموعه اشعار امام خمینی سلام‌الله‌علیه.

۸ فا ۱/۶۲  
م ۷۸-۱۰۶۵۴

د ۷۴۶ خ

PIR ۸۰۴۰ / م ۹۹ د ۹

کتابخانه ملی ایران

کد / م ۱۲۰



## □ دیوان امام: سروده‌های حضرت امام خمینی(س)

○ ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)

○ خوشنویسی اشعار: جلیل رسولی

○ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و نشر عروج

○ چاپ پنجاه و دوم: ۱۳۸۶ / ۵۰۰۰ نسخه

○ قیمت: ۴۰۰۰ تومان

• خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخررازی، فروشگاه مرکزی، تلفن: ۶۶۴۰۴۸۷۳ - دورنگار: ۶۶۴۰۰۹۱۵

• خیابان انقلاب، تقاطع حافظ، فروشگاه شماره ۱، تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷

• مراکز پخش: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، فروشگاه شماره ۲، تلفن: ۶۶۹۵۵۷۳۷

• حرم مطهر حضرت امام خمینی(س)، ضلع شمالی، فروشگاه شماره ۳، تلفن: ۵۵۲۰۳۸۰۱

• کلیه نمایندگیهای فروش در استانها

نشانی الکترونیکی: [pub@imam-khomeini.ir](mailto:pub@imam-khomeini.ir)

## فهرست

۱۷  
۳۳

دیباچه  
مقدمه

### غزل

۳۹	باد نوروز وزیده است به کوه و صحرا	عید نوروز
۴۰	الا یا ایها الساقی! ز من پر ساز جامم را	حُسن ختام
۴۱	به تو دل بستم و غیر تو کسی نیست مرا	جان جهان
۴۲	دیده‌ای نیست نبیند رخ زیبای تو را	شرح جلوه
۴۳	سر زلفت به کناری زن و رخسار گشا	دریای جمال
۴۴	جز عشق تو هیچ نیست اندر دل ما	مَسْئَلک نیستی
۴۵	گرچه از هر دو جهان هیچ نشد حاصل ما	لب دوست
۴۶	الا یا ایها الساقی! برون بر حسرت دلها	خانقاه دل
۴۷	ای خوب رخ که پرده‌نشینی و بی حجاب	آفتاب نیمه شب
۴۸	ما را رها کنید در این رنج بی حساب	دریا و سراب
۴۹	هر کجا با بنهی، حُسن وی آنجا پیداست	درگاه جمال
۵۰	عاشق دوست، ز رنگش پیداست	سخن دل
۵۱	آنکه دامن می‌زند بر آتش جانم، حبیب است	مکتب عشق
۵۲	عیب از ما است اگر دوست ز ما مستور است	رخ خورشید
۵۳	پرده بردار ز رخ، چهره‌گشا، ناز بس است	عاشق سوخته
۵۴	آنکه دل بگسلد از هر دو جهان، درویش است	مذهب رندان
۵۵	عشق نگار، سز سویدای جان ماست	دیدار یار
۵۶	برخیز مطربا که طرب آرزوی ماست	سبوی عاشقان
۵۷	خم ابروی کجبت، قبله محراب من است	قبله محراب
۵۸	افسانه جهان، دل دیوانه من است	دریای عشق
۵۹	سر کوی تو، به جان تو قسم، جای من است	فتوای من
۶۰	خانه عشق است و منزلگاه عشاق حزین است	خانه عشق
۶۱	در بیچ و تاب گیسوی دلبر ترانه است	هوای وصال
۶۲	عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست	پرتو عشق
۶۳	باد صبا! گذر کنی ار در سرای دوست	مبتلای دوست
۶۴	عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست	سبوی دوست
۶۵	با که گویم راز دل را، کس مرا همراز نیست	سز جان
۶۶	عاشقم، عاشق و جز وصل تو درمانش نیست	محفل دلسوختگان
۶۷	دل که آشفته روی تو نباشد، دل نیست	مستی عاشق
۶۸	امشب از حسرت رویت دگر آرامم نیست	حسرت روی
۶۹	عالم اندر ذکر تو در شور و غوغا هست و نیست	هست و نیست
۷۰	آنکه سر در کوی او نگذاشته، آزاده نیست	راه و رسم عشق
۷۱	آنکه دل خواهد، درون کعبه و بتخانه نیست	قصه مستی
۷۲	عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست	میگساران
۷۳	غم دل با که بگویم که مرا یاری نیست	طیب عشق
۷۴	ماییم و یکی خرقه تزویر و دگر هیچ	خرقه تزویر
۷۵	باد بهار مژده دیدار یار داد	مژده دیدار
۷۶	گر به سوی کوچه دلدار راهی باز گردد	پرواز جان

۷۷	یاده از بیمانه دلدار هشیاری ندارد	غم یار
۷۸	آنکه ما را جفت با غم کرد، بنشانید فرد	اخگر غم
۷۹	با دل تنگ به سوی تو سفر باید کرد	سفر عشق
۸۰	بهار شد، در میخانه باز باید کرد	قبله عاشق
۸۱	عشقت اندر دل ویرانه ما منزل کرد	صبح امید
۸۲	چشم بیمار تو ای می‌زده، بیمارم کرد	عشق دلدار
۸۳	دست آن شیخ بیوسید که تکفیرم کرد	دلجویی پیر
۸۴	حدیث عشق تو باد بهار باز آورد	عشق چاره ساز
۸۵	ای دوست! پیر میکند از راه می رسد	اسرار جان
۸۶	فقر، فخر است اگر فارغ از عالم باشد	فارغ از عالم
۸۷	داستان غم من، راز نهانی باشد	راز نهان
۸۸	گره از زلف خم اندر خم دلبر وا شد	مژده وصل
۸۹	ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد	معجز عشق
۹۰	بهار آمد و گلزار نور باران شد	سرود عشق
۹۱	بهار آمد که غم از جان بزد، غم در دل افزون شد	بهار
۹۲	چه شد که امشب از اینجا گذارگاه تو شد؟	خضر راه
۹۳	پیری رسید و عهد جوانی تباه شد	کتاب عمر
۹۴	گر تو آدم‌زاده هستی: «عَلِمَ الْأَسْمَاءُ» چه شد؟	دعوی اخلاص
۹۵	کوتاه سخن که یار آمد	جلوه جمال
۹۶	میلاد گل و بهار جان آمد	میلاد گل
۹۷	عمر را پایان رسید و یارم از در، درنیامد	کاروان عمر
۹۸	لذت عشق تو را جز عاشق محزون نداند	لذت عشق
۹۹	با گلرخان بگویند ما را به خود پذیرند	جام جم
۱۰۰	ای کاش دوست دردم را دوا کند	جلوه جام
۱۰۱	بگشای در که یار ز خم نوش جان کند	راز مستی
۱۰۲	این قافله از صبح ازل سوی تو رانند	پرده نشین
۱۰۳	بوی گل آید از چمن: گویی که یار آنجا بود	سایه لطف
۱۰۴	کاش روزی به سر کوی توام منزل بود	دریای فنا
۱۰۵	فراق آمد و از دیدگان، فروغ ربود	طریق عشق
۱۰۶	در محضر شیخ یادی از یار نبود	مستی نیستی
۱۰۷	گر سوز عشق در دل ما رخته گر نبود	سلطان عشق
۱۰۸	از دلبرم به بنکده، نام و نشان نبود	کعبه عشق
۱۰۹	ساغر از دست ظریف تو گناهی نبود	گواه دل
۱۱۰	جز گل روی تو امید به جایی نبود	زنجیر دل
۱۱۱	غم مخور، ایام هجران رو به پایان می‌رود	روز وصل
۱۱۲	کیست کاشفته آن زلف چلیپا نشود	آتش عشق
۱۱۳	مرغ دل پر می‌زند تا زین قفس بیرون شود	راز بگشا!
۱۱۴	بلبل از جلوه گل، نغمه داود نمود	عشقی مسیحادم
۱۱۵	خواست شیطان بد کند با من ولی احسان نمود	پر تو حسن
۱۱۶	سر خم باد سلامت که به من راه نمود	عاشق دل‌باخته
۱۱۷	بر در می‌کند ام دست فشان خواهی دید	خرقه فقر
۱۱۸	بر در می‌کند ام پُرسه زنان خواهی دید	بهار آرزو
۱۱۹	دست از دلم بدار که جانم به لب رسید	دیار قدس
۱۲۰	این رهروان عشق، کجا می‌روند زار	روی یار

۱۲۱	با که گویم غم دیوانگی خود جز یار	با که گویم؟
۱۲۲	برگیر جام و جامه زهد و ریا درار	باده هوشیاری
۱۲۳	دگه عطر فروشی است و یا معیر یار؟	خُم می
۱۲۴	کور کورانه به میخانه مرو؛ ای هشیار!	دیار دلدار
۱۲۵	مژده ای مرغ چمن؛ فصل بهار آمد باز	پرتو خورشید
۱۲۶	در میخانه به روی همه باز است هنوز	مستی عشق
۱۲۷	ابرو و مژه او تیر و کمان است هنوز	سبایه سرو
۱۲۸	امشب که در کنار منی خفته چون عروس	عروس صبح
۱۲۹	جامی بنوش و بر در میخانه شاد باش	فنون عشق
۱۳۰	بر در میکده پیمان زدم خرقه به دوش	آواز سروش
۱۳۱	عهدی که بسته بودم با پیر می فروش	پیر مغان
۱۳۲	بیدل کجا رود، به که گوید نیاز خویش؟	آتش فراق
۱۳۳	من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش	در هوای دوست
۱۳۴	وه چه افراشته شد در در جهان پرچم عشق	محرم عشق
۱۳۵	پرده برگیر که من یار توام	جلوه دیدار
۱۳۶	هیچ دانی که من زار گرفتار توام	محرم اسرار
۱۳۷	دست افشان به سر کوی نگار آمدهام	فصل طرب
۱۳۸	بر در میکده از روی نیاز آمدهام	نهبانخانه اسرار
۱۳۹	بر در میکده بگذشته ز جان آمدهام	آینه جان
۱۴۰	بر در میکده با آه و فغان آمدهام	گنج نهران
۱۴۱	پروانه وار بر در میخانه پر زدم	نیم غمزه
۱۴۲	من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم	چشم بیمار
۱۴۳	به کمند سر زلف تو گرفتار شدم	شهره شهر
۱۴۴	یاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم	یاد دوست
۱۴۵	در دلم بود که آدم شوم اما نشدم	آرزوها
۱۴۶	از تو ای من زده در میکده نامی نشنیدم	فراق یار
۱۴۷	هر جا که شدم، از تو ندایی نشنیدم	کعبه مقصود
۱۴۸	به من نگر که رخی همچو کهریا دارم	نسیم عشق
۱۴۹	جز خم ابروی دلبر، هیچ محرابی ندارم	محراب عشق
۱۵۰	بی هوای دوست، ای جان دلم، جانی ندارم	سایه عشق
۱۵۱	من خواستار جام می از دست دلبرم	جامه دران
۱۵۲	بهار آمد، جوانی را پس از پیری ز سر گیرم	بهار جان
۱۵۳	آید آن روز که خاک سر کویش باشم	محفل رندان
۱۵۴	از غم دوست در این میکده فریاد کنم	انتظار
۱۵۵	آن ناله ها که از غم دلدار می کشم	یوی نگار
۱۵۶	یک امشب که در آغوش ماه تابانم	شب وصل
۱۵۷	باید از رفتن او جامه به تن باره کنم	سراپرده عشق
۱۵۸	آید آن روز که من هجرت از این خانه کنم	شمع وجود
۱۵۹	فوخ آن روز که از این ففس آزاد شوم	خلوت عشاق
۱۶۰	درد خواهم، دوا نمی خواهم	شرح پریشانی
۱۶۱	رازی است مرا، رازگشایی خواهم	همت پیر
۱۶۲	در دلم بود که جان در ره جانان بدهم	جام جان
۱۶۳	ما زاده عشقیبم و فزاینده دردیبم	صاحب درد

۱۶۴	تا از دیار هستی در نیستی خزیدیم	کعبه دل
۱۶۵	ما ز دل بستگی حبله گران بی خیریم	سر عشق
۱۶۶	در غم هجر رخ ماه تو در سوز و گدازیم	محرم راز
۱۶۷	مازاده عشقیم و پسر خوانده جامیم	جام ازل
۱۶۸	اکنون که در می‌کنده بسته است به رویم	بار یار
۱۶۹	من در این بادیه؛ صاحب نظری می جویم	وادی ایمن
۱۷۰	خرم آن روز که ما عاکف میخانه شویم	بت یکدانه
۱۷۱	ساقی به روی من در میخانه باز کن	می چاره ساز
۱۷۲	بس کن این یاره سرایی، بس کن	راز گشایی
۱۷۳	در لقای رُخش ای پیر مرا یاری کن	باده حضور
۱۷۴	عاشق روی توام، دست بدار از دل من	ساحل وجود
۱۷۵	تا در جهان نُود اثر از جای پای تو	ساغر فنا
۱۷۶	خار راه منی ای شیخ؛ ز گلزار برو	کعبه در زنجیر
۱۷۷	من خراباتی‌ام از من سخن یار مخواه	باده عشق
۱۷۸	صف بیار باید رندان، رهبر دل آمده	شمس کامل
۱۷۹	ما ندانیم که دل بسته اویم همه	عطر یار
۱۸۰	در غم عشقت فتادم، کاشکی درمان نبودی	دریای هستی
۱۸۱	غمی خواهم که غمخوارم تو باشی	بار امانت
۱۸۲	پریشان حالی و درماندگی ما نمی دانی	کاروان عشق
۱۸۳	با که گویم غم دل جز تو که غمخوار منی	گلزار جان
۱۸۴	باز گویم غم دل را که تو دلدار منی	محرم دل
۱۸۵	باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی	محراب اندیشه
۱۸۶	جز سر کوی تو ای دوست ندارم جایی	غمزه دوست
۱۸۷	در حلقه درویش ندیدیم صفایی	خلوت مستان

### رباعی

۱۹۱	چشم تو و خورشید جهانتاب کجا	دل خواب
۱۹۱	ای دوست ببین حال دل زار مرا	در وصل
۱۹۲	ای پیر طریق دستگیری فرما	طفل طریق
۱۹۲	هشیاری من بگیر و مسنم بنما	باده آلت
۱۹۳	فاطمی تو و ره به کوی دلیر، هیئات!	هیئات!
۱۹۳	جمهوری اسلامی ما جاوید است	جمهوری اسلامی
۱۹۴	از درد دلم بجز تو کی با خیر است	فریاد
۱۹۴	فاطمی که به قول خویش اهل نظر است	چراغ فطرت
۱۹۵	ای پیر! هوای خانقاهم هوس است	فریاد ز من
۱۹۵	جمهوری ما نشانگر اسلام است	جمهوری ما
۱۹۶	فاطمی که ز من نامه عرفانی خواست	ما عرفناک
۱۹۶	ای دوست! هر آنچه هست نور رخ توست	تشنه پاسخ
۱۹۷	این عید سعید، عید حزب الله است	پرچم
۱۹۷	فاطمی که به نور فطرت آراسته است	در بیتیم
۱۹۸	فاطمی که به دانشکده ره یافته است	طوطی وار
۱۹۸	هر ذره در این مزرعه مهمان تو هست	مهمان
۱۹۹	آن را که زمین و آسمانش جا نیست	ایمان

۱۹۹	آن دل که به یاد تو نباشد، دل نیست	عشق
۲۰۰	در محفل دوستان بجز یاد تو نیست	شیرین
۲۰۰	افسوس که عمر در بطلالت بگذشت	افسوس
۲۰۱	افسوس که ایام جوانی بگذشت	گمان
۲۰۱	جز هستی دوست در جهان نتوان یافت	هستی دوست
۲۰۲	با فلسفه ره به سوی او نتوان یافت	نتوان یافت
۲۰۲	فاطمی که طریق ملکوتی سپرد	طریق
۲۰۳	صوفی! به ره عشق صفا باید کرد	فنا
۲۰۳	فاطمی! به سوی دوست سفر باید کرد	حذر
۲۰۴	از هستی خویشتن گذر باید کرد	سفر
۲۰۴	فاطمی که به علم فلسفه می نازد	حجاب اکبر
۲۰۵	فصلی بگشا که وصف رویت باشد	راه
۲۰۵	فاطمی گل بوستان احمد باشد	نشان
۲۰۶	این عید سعید عید اسعد باشد	عید
۲۰۶	آن کس که به زعم خویش عارف باشد	عارف
۲۰۷	ابروی تو قبله نمازم باشد	قبله
۲۰۷	تا نکیه گهت عصای برهان باشد	پریشان
۲۰۸	از هستی خویشتن رها باید شد	رها باید شد
۲۰۸	موسی نشده کلیم کی خواهی شد؟	جلوه حق
۲۰۹	فاطمی که فنون فلسفه می خواند	فلسفه
۲۰۹	آنان که به علم فلسفه می نازند	حجاب
۲۱۰	فولاد، دلی که آه نرمش نکند	حفا
۲۱۰	تا جلوه او جبال را دک نکند	لن ترانی
۲۱۱	آن شب که همه میکده ها باز شونند	همراز
۲۱۱	ذرات جهان ثنای حق می گویند	ثنای حق
۲۱۲	ذرات وجود عاشق روی وی اند	سوی او
۲۱۲	علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود	بیراهه
۲۱۳	آن کس که رخسار ندید، خفاش بُود	فروغ رخ
۲۱۳	تا دوست بُود تو را گزندی بُبود	پند
۲۱۴	جز یاد تو در دلم فرار بُبود	قرار
۲۱۴	یا چشم منی جمال او نتوان دید	بیت
۲۱۵	آن کیست که روی تو به هر کوی ندید؟	آن کیست؟
۲۱۵	آن کس که ره معرفت الله بوید	راه معرفت
۲۱۶	یاران! دل دردمند ما را نگیرید	بی قرار
۲۱۶	گر اهل نه‌ای، ز اهل حق خرده مگیر	مهجور
۲۱۷	جز فیض وجود او نباشد هرگز	فیض وجود
۲۱۷	از صوفی‌ها، صفا ندیدم هرگز	مدعی
۲۱۸	ای یاد تو روح بخش جان درویش	جوینده تو
۲۱۸	ای عشق! ببار بر سرم رحمت خویش	عقل و عشق
۲۱۹	افتاده به دام شمع، پروانه دل	دام دل
۲۱۹	پروانه شمع زخ زیبای توام	رسوای تو
۲۲۰	آن روز که عاشقی جمالت گشتم	غرق کمال
۲۲۰	تا روی تو را دیدم و دیوانه شدم	بیگانه خویش
۲۲۱	فرهادم و سوز عشق شیرین دارم	چه کنم؟

۲۲۱	گر بر سر کوی دوست راهی دارم	کوی دوست
۲۲۲	از دست فراقت بر کی داد برم	یاد
۲۲۲	از دست تو در پیش که فریاد برم	از دست تو...
۲۲۳	آن روز که ره به سوی میخانه برم	آن روز
۲۲۳	ای دوست! مدد نما که سیری بکنم	مدد نما
۲۲۴	گر بر سر کوی تو نباشم، چه کنم	واله
۲۲۴	تا چند ز دست خوبش فریاد کنم	گناه
۲۲۵	من پشهاد از لطف تو طاووس شوم	قطره
۲۲۵	یاران نظری که نیک اندیش شوم	یاران نظری!
۲۲۶	ای روی تو نور بخش خلوتنگاهم	باغ زیبایی
۲۲۶	طاعت نتوان کرد، گناهی بکنیم	فکر راه
۲۲۷	ای روح تو شمع محفل بیماران	شمع محفل
۲۲۷	بیدار شو ای بار از این خواب گران	خورشید جهان
۲۲۸	ای دوست! مرا خدمت پیری برسان	طور
۲۲۸	ای پیر! مرا به خانقاهی برسان	پناهی نرسید!
۲۲۹	ای یاد تو راحت دل درویشان	راحت دل
۲۲۹	سرمست ز باده تو خواهم گشتن	مستی
۲۳۰	غیر ره دوست کی توانی رفتن	بیدار شو
۲۳۰	فخر است برای من فقیر تو شدن	اسیر
۲۳۱	فرهاد شو و نیشه بر این کوه بز	دور فکن!
۲۳۱	دیوانه شو این عقاب از پا واکن	مفتون
۲۳۲	فاطی! ز علایق جهان دل برکن	جمال مطلق
۲۳۲	ای فرّهما بر سر من سایه فکن	سایه
۲۳۳	ای پیر خرابات! دل آبادم کن	شادی
۲۳۳	ای پیر! بیا به حق من پیری کن	ای پیر!
۲۳۴	طاووس هما! سایه فکن بر سر من	هما
۲۳۴	فاش است به نزد دوست راز دل من	طوفان
۲۳۵	ای شادی من، غصه من، ای غم من!	بنما نظری!
۲۳۵	ای عقده گشای دل دیوانه من	چراغ
۲۳۶	ای یاد تو مایه غم و شادی من	یاد تو
۲۳۶	فرزانه شو و ز فر خود غافل شو	راه دیوانگی
۲۳۷	ای مرغ چمن! از این قفس بیرون شو	مجنون شو!
۲۳۷	فاطی! تو و حق معرفت، یعنی چه	معرفت!
۲۳۸	ای پیر! مرا به خانقه منزل ده	مراد دل
۲۳۸	یا رب! نظری ز پاکبازانم ده	مجنون
۲۳۹	این شیفتگان که در صراطند همه	شیفتگان
۲۳۹	برخیز که رهروان به راهند همه	رهروان
۲۴۰	ای مهر! طلوع کن که خرابیم همه	ای مهر!
۲۴۰	ای دوست! به عشق تو دچاریم همه	کوی غم
۲۴۱	غیر از در دوست در جهان کی یابی	دوست
۲۴۱	از دیده عاشقان، نهان کی بودی	فرزانه من
۲۴۲	فارغ اگر از هر دو جهان گردیدی	عبان
۲۴۲	عاشق نشدی اگر که نامی داری	جام
۲۴۳	ای دیده! نگر زخمش به هر بام و دری	ای عشق!

۲۴۳	ای دوست! به روی دوست بگشای دری	خبر
۲۴۴	فاطمی! اگر از طارم اعلاگذری	اسیر نفس
۲۴۴	در هیچ دلی نیست بجز تو هوسی	فریاد رس
۲۴۵	در محفل دوست نیست جز دود و دمی	محفل دوست
۲۴۵	این فلسفه را که علم اعلا خوانی	خار راه
۲۴۶	گر نیست شوی، کوس آنالحق بزنی	خودبین
۲۴۶	تا منصوری، لاف انا الحق بزنی	لاف انا الحق
۲۴۷	طوطی صفتی و لاف عرفان بزنی	لاف عرفان
۲۴۷	بردار حجاب تا جمالش بینی	خورشید
۲۴۸	فروغ روزی که فارغ از خویش شوی	فارغ
۲۴۸	تا کوس آنالحق بزنی، خودخواهی	بردار حجاب!
۲۴۹	فریادرس ناله درویش تویی	پناه

### قصیده

۲۵۳	ای ازلیت به تربت تو مخمّر	مدیحه نورین نیرین
۲۵۸	آمد بهار و بوستان شد رشک فردوس برین	قصیده بهاریه انتظار
۲۶۳	دوستان! آمد بهار عیش و فصل کامرانی	در مدح ولی عصر (عج)

### مسمط

۲۷۱	مژده فروردین ز نو بنمود گیتی را مسخّر	در توصیف بهاران
۲۸۰	بر سر کوی تو ای می زده دیوانه شدم	حدیث دل

### ترجیع بند

۲۸۵	خم را بگشا به روی مستان	نقطه عطف
-----	-------------------------	----------

### قطعات و اشعار پراکنده

۲۹۵	تاراج کرد روی گلش هستی مرا	جام چشم
۲۹۶	دست من بر سر زلفین تو بند است امشب	مایه ناز
۲۹۷	فروغ روی تو در جام من فناد امشب	نوش باد!
۲۹۸	قامت نازم که از سرو سهی دلکش تر است	ناز پرورد
۲۹۹	قد دلجویت اندر گلشن حسن	آب زندگانی
۳۰۰	ماه رمضان شد، می و میخانه برافتاد	باده
۳۰۱	قم بدکی نیست از برای محصّل	اگر بگذارد...
۳۰۲	هیچ دانی که ز هجران تو حالم چون شد	بلای هجران
۳۰۳	ای بربروی که گلبرگ تزت ساخته اند	گلبرگ تر
۳۰۴	احمد است از محمد مختار	برای احمد
۳۰۵	ز سبزه زار چمن بوی نو بهار آید	ناله «هزار»
۳۰۵	بهار آمده دستار زهد پاره کنید	استخاره
۳۰۶	بوسه زد باد بهاری به لب سبزه به ناز	پیام بلبل
۳۰۶	بر لب کوثرم ای دوست ولی تشنه لبم	کوثر

۳۰۷	مست صهبای تو می‌باشم و اندر هوسم	دریای وصال
۳۰۷	به یاد روی تو بیرون ز آشیانه شدم	خراب چشم
۳۰۸	ای وا زده! نزهات بس کن	تکرار مکزرات
۳۰۹	گرفتم ساغری از دست مستی	بشارت باد!
۳۱۰	عیب خود گویم؛ به عمرم من نکردم بندگی	عبادت
۳۱۱	فاریغ از هر دو جهانم؛ به گل روی علی	علی(ع)
۳۱۲	فاطمی از فاطمه خواهد سخنی	دخترم
۳۱۳	با عشق زُخت خلیل را ناری نیست	
۳۱۳	روی تو کعبه دل عشاق زنده است	
۳۱۳	بستم بر در میخانه فکن؛ تا ساقی!	
۳۱۳	کاش از حلقه زلفت گرهی وا می‌شد	
۳۱۴	شاعر اگر سعدی شیرازی است	
۳۱۴	در غم دوری رویش همه در تاب و تبند	
۳۱۴	حاصل عمر صرف شد، در طلب وصال تو	
۳۱۴	پیوسته‌تر از ابروی تو یافت نگردد	
۳۱۴	بلبل از دوری گل، ناله و افغان بکند	
۳۱۴	از باد بهار بوی دلدار آمد	
۳۱۵	اسیر عشقم و این رتبه پادشاه ندارد	قتیل دلبر
۳۱۶	رندانه گاه از سر کوبت گذر کنم	بُت عشوه‌گر
۳۱۷	از جور رضا شاه کجا داد کنیم	جور
۳۱۷	بهار آمد و سجاده رهن باده کنیم	رهن باده
۳۱۹		شرح مختصر اصطلاحات
۳۴۶		فهرست اعلام (اشخاص)
۳۴۸		فهرست اعلام (مکانها، کتابها و...)
۳۴۹		شناسنامه سروده‌ها

□ دیاچہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## دیباچه

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق  
غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

ارواح مقدس و متعالی برگزیدگان و اولیای الهی، این کبوتران حریم ملکوت و عندلیبان گلشن لاهوت، که از عالم امر و قرب و جوار محبوب ازلی در تنگنای عالم طبع و سراچه ترکیب افتاده و در این دامگاه محتزای ناسوت گرفتار آمده اند، پیوسته به سان نی از نیستان جدا گشته، دردمندانه از سینه سوزان، ناله اشتیاق برمی آورند و در این غریبستان از دوری یار و دیار شکوه آغاز می کنند. این جانهای آرزومند، طایران گلشن قدس، همواره سر آن دارند که این تخته بند تن را بهم درشکنند و از این دامگه حادثه پر گشایند، و به مرجع و منزل نخستین خود، یعنی جوار و قرب رفیق اعلی، بازگردند و در جایگاه صدق، نزد ملیک مقتدر، مقام گیرند که گفته اند:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش      باز جوید روزگار وصل خویش

در وصف این محبان، امام عارفان و مقتدای موحدان، علی، علیه السلام، فرمود: «اگر نبود اجل محتوم و وقت معین که خداوند بر آنان مقدر و مقرر فرموده، روانهایشان يك چشم بر هم زدن در کالبدشان آرام نمی گرفت.» این شیفتگان جمال مطلق چون به درد مهجوری مبتلا گردند، با استمداد از جذبات و عنایات حضرت حق، و با تصفیه و تزکیه، حُجب را یکی پس از دیگری از میان برمی دارند و به سیر الی الله می پردازند، و با تجلی انوار وحدت از قید کثرت رها می شوند، تا به مرتبه شهود حق رسند و به مقام جمع بعد از فرق نایل آیند.

و اما زبیدگانی که برگزیدگان حضرت دوست اند از این مرتبه فراتر می روند؛ چه آنان در نهایت مراحل سلوک به سیر من الخلق الی الخلق بالحق می پردازند. یعنی، این واصلان و متهیان را تکلیف و رسالتی است تا مردمان را به سوی مبدأ متعال و کمال اسماء جمال رهنمون گردند. اینان مأمورند تا اعلام هدایت را برافرازند و معالم ارشاد را بر پای دارند و خلق را از ظلمات جهل و گمراهی و درکات استضعاف و ستم برهانند، و آنان را به مقام و جایگاه سعادت و سرمنزله سلامت راهبر شوند. از این رو کار این برگزیدگان صعب و دشوار است؛ زیرا از سوئی، میل دلشان متوجه معبود و محبوب خویش است و مشتاق وصل مدام؛ و از سوئی، به خلق مشغول اند

و از دوام وصل محروم. انبیای عظام و اوصیای کرام و وارثان مقام آن بزرگواران را چنین حالتی است. نقل است که پیامبر اکرم (ص) چون زیاده به کار خلق می پرداخت و از این راه احساس قبض و گرفتگی خاطر می کرد، از پی رهایی از این کدورت و ملال، بلال را می فرمود: **قُمْ يَا بَلَالُ، فَأَرِحْنَا بِالصَّلَاةِ** (ای بلال برخیز و برای نماز آواز ده و ما را راحت و آسوده ساز). و از این ملالت باز رهان.

اولیای الهی، که وارثان میراث انبیاوند و نایبان مقام ولایت، چون به اقتضای وظیفه و تکلیف خویش از پی راهنمایی خلق قیام کنند، از فیض خلوت حضور و شهود باز می مانند؛ از این رو، مترصد و در پی فرصت اند تا دیگر بار به حضرت دوست باز آیند و آینه دل را با صیقل ذکر جلا بخشند؛ هر چند که این مقیمان کوی محبت در بحبوحه اشتغال به امور ظاهر و حل و فصل کار خلائق باز دلشان از ذکر خدا و نجوای با او غافل و فارغ نمی ماند.

امام خمینی، سلام الله علیه، را نیز چنین حالتی بود. او در همان حال که دل از گرد هر گونه تعلقی پرداخته بود بار سنگین رسالت و رهبری را به دوش می کشید، و خود را مکلف می دید تا از پی رهایی خلق نهضتی عظیم و قوی بنیان، پایه ریزد تا مگر خدای عالم آن را به انقلابی عالمگیر منتهی گرداند، آن سان که اساس دیر پای نظام جور و فساد در جهان از ریشه برافتد و دیگر بار فروغ جانفزای توحید، کران تا کران گیتی را روشن سازد و عدل و آزادی و برابری و برادری ایمانی چهره افسرده عالم را رونق بخشد. امام، گاه که از این وظیفه سنگین فراغتی می یافت، در خلوات و اوقات خاص، به یاری سخنانی موزون، آبی بر آتش درون می افشاند و با زبان شعر، حدیث درد فراق را با دلدار یگانه بازمی گفت. حضرت امام هرگز سر شعر و شاعری نداشت و خود را به این پیشه سرگرم نساخته بود. آن عاشق صادق هر گاه از ادای وظیفه و رسالت خویش فراغتی حاصل کرده شرح درد مهجوری را در قالب الفاظ و کلمات موزون بر ورق پاره ای رقم زده است. او مقصدش شعر و شاعری نبود بلکه شعر نیز جلوه ای از جلوه های روح بلند و متعالی او بود. شعر او به مثابت «أَرِحْنَا يَا بَلَالُ» است. شعر او نجوای عاشقانه، روح هیجان زده و بی تاب است که در خلوت تنهایی با بکارگیری کلمات، راز دل دردمند خویش را با محبوب بازگفته و با معبود به راز و نیاز پرداخته است. او قافیه اندیش نبوده و به گفته مولانا هرگاه خون در درونش جوشش کرده از شعر بدان رنگی داده است. آن بزرگ خود در باب شعرگویی خویش فرموده:

باید بحق بگویم که نه در جوانی، که فصل شعر و شعور است و اکنون سپری شده، و نه در فصل پیری، که آن را هم پشت سر گذاشته ام، و نه در حال اذلل العمر، که اکنون با آن دست به گریبانم، قدرت شعرگویی نداشتم.

✽

آری شعر امام محصول حالت استغراق و مولود فنای در سبحات جلال و جمال حضرت حق است و نتیجه شهود لقای دلدار.

هر دم از روی تو نقشی زندهم راه خیال      با که گویم که درین پرده چها می بینم  
کس ندیدست ز مشک ختن و نافه چین      آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

چنین شعری که مولد چنان حالتی است، طوری است و رای طور متداول و مرسوم میان شاعران. چنین سخنی ممکن است گاهی در آن برخی تعقیدها و عدول از پاره ای موازین مرسوم زبان، مشهود گردد؛ بنابر آنچه گفته آمد نباید آن را با معیارهای رایج میان ادیبان و شاعران سنجید این ها شعر نیست، بلکه گدازه های دل سوخته و شعله های جان سودازده ای است که بی هیچ تقید و تکلفی، گه گاه از درون آتشفشان دل آن پیر و مراد فوران کرده و در قالب الفاظ شکل گرفته است.

تا که مستغرق شدم در قعر بحر بیخودی      سر به سر دریا شدم نه جوی ماند و نه غدیر  
اما آثار منظوم آن حضرت را وجوهی است که می تواند بعضی از آن در این مجال مورد بحث قرار گیرد؛ از قبیل تعابیر و اصطلاحات و سبک و شیوه آنها و تأثیر از شاعران پیشین و عارفان متقدم، و نظایر این عناوین که بحث تفصیلی در هر يك مجال و فرصتی گسترده می طلبد که این مقام را جای آن نیست. از این رو، به الزام و ضرورت به مروری اجمالی و سیری گذرا در این پاره بسنده می کنیم.

تعابیر و اصطلاحاتی که در آثار حضرت امام آمده همانهاست که عارفان شاعر و شاعران عارف در اشعار خود آورده اند. عارفان واصل، معانی را که در احوال مشاهده و واردات قلبی یافته و به ذوق حضور آزموده اند در قالب الفاظ و به صورت رمز و استعاره بیان می کنند؛ چه آن مشاهدات و یافته ها به بیان در نمی آید و آن معانی را در کلام نمی توان گنجاند:

معانی هرگز اندر حرف ناید      که بحر قلزم اندر ظرف ناید  
از این رو، آنان هرگاه از آن حالات و مقامات و از آن حقایق و معارف خبر دهند، آن را در جامه اشاره و رمز و استعاره در می پوشانند، چنانکه جز ارباب شهود و آشنا به مقامات آنان دیگران چیزی از آن در نمی یابند، و چه بسا که بیگانگان آن مقامات را بر خلاف خوانند و به غلط افتند.

اصطلاحاتی است مر ابدال را      که خیر نبود از آن غفال را  
برای دفع توهمات و تبیین رموز و کنایات این سخنان است که در شرح این معارف کتابها نگاشته و رساله ها پرداخته اند تا طالب حق با رجوع به آنها مراد از آن اصطلاحات را دریابد. در این معنی فیض کاشانی گوید:

چون مخدرات معارف و حقایق و پردگیان معانی و دقائق از آن پوشیده تر است که به واسطه وضع و دلالت الفاظ متصدی اظهار آن توان شد، لاجرم به دستبازی امثال و اشباه در ابراز آن کوشیده، و هر حقیقی را به اسم یکی از محسوسات که مناسبتی با او دارد تعبیر می کنند؛ چون «رخ» و «زلف» و «خط» و «خال» و «چشم» و «ابرو» و «دهان» و «زنا» و «کفر» و «ترسایی» و غیر آن؛ که هر يك از

آن اشاره به معنی است از معانی حقایق، تا هم اهل معنی از آن حقایق محظوظ گردند، و هم اهل صورت از صورت مجازی آن بی بهره نمانند.

عرفای کامل حقایق را با ذوق و شهود دریافتند، و از برای آنچه به مشاهده آن نایل گردیدند تعابیر و اصطلاحاتی وضع کردند و برای آن یافته ها و واردات عباراتی ساختند، تا بدان وسیله مستعدان را به فهم آن حقایق و اسرار راهبر شوند. شمس مغربی گوید:

اگر بینی در این دیوان اشعار	خرابات و خراباتی و خمّار
بت و زنتار و تسیح و چلیپا	مغ و ترسا و گبر و دیر و مینا
شراب و شاهد و شمع و شبستان	خروش بر ربط و آواز مستان
می و میخانه و رند خرابات	حریف و ساقی و مرد مناجات
نوای ارغنون و ناله نی	صبح و مجلس و جام پایی
خط و خال و قد و بالا و ابرو	عذار و عارض و رخسار و گیسو
مشو زنه‌ار از آن گفتار در تاب	برو مقصود از آن گفتار در یاب
میچ اندر سر و پای عبارت	اگر بینی ز ارباب اشارت
نظر را نغز کن تا نغز بینی	گذر از پوست کن تا مغز بینی

✽

اکنون پس از این مقدمه، به مروری بر سروده های آن حضرت می پردازیم. حضرت امام در آثار خویش از اصطلاحات عرفای شامخین و سلف صالح بهره جسته و تعابیر ایشان را در شعر خود به کار برده؛ و گاهی خود از آن مصطلحات مضامین و معانی دیگری قصد کرده است. چنانکه اشارت رفت، شرح و تبیین جمیع مصطلحات در این وجیزه میسر و مقدور نیست، ناگزیر از باب نمونه به چند مورد اکتفا می شود، باشد که طالبان را سودمند افتد و بدانند که مقصود از این دست تعابیر مصادیق محسوس و متعارف نیست، بلکه هر يك به حقیقتی اشارت دارد.

یکی از اصطلاحاتی که از باب معرفت در سخنان خویش آورده اند «رخ» است، که گفته اند مراد از آن تجلی جمالی حضرت حق است که سبب ایجاد اعیان عالم و ظهور اسماء الهی است. و نیز گفته اند مقصود از «رخ» لطف الهی است. فیض درین معنی گوید: «رخ عبارت از تجلی جمال الهی است به صفت لطف؛ مانند «لطیف» و «رئوف» و «توّاب» و «محبی» و «هادی» و «وهاب». امام کلمه «رخ» را بکرات در سخن خویش آورده:

ای خوب رخ که پرده نشینی و بی حجاب	ای سد هزار جلوه گر و باز در نقاب
باعاقلان بگو که رخ یار ظاهر است	کاوش بس است این همه در جستجوی دوست

شمس مغربی گوید:

ای جمله جهان در رخ جانبخش تو پیدا  
وی روی تو در آینه کسوف هویدا  
تا شاهد حسن تو در آینه نظر کرد  
عکس رخ خود دید، بشد واله و شیدا

حافظ گوید:

مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست  
دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

اصطلاح دیگر «زلف» است، که گفته اند کنایه از مرتبه امکانیه از کلیات و جزئیات و معقولات و محسوسات و ارواح و اجسام و جواهر و اعراض است. عراقی گوید: «زلف غیب هويت است که هیچ کس را بدان راه نیست.» فیض گوید: «زلف عبارت از تجلی الهی است به قهر؛ مانند «مانع» و «قابض» و «قهار» و «میت» و «مضل» امام گوید:

سر زلفت به کناری زن و رخسار گشا  
تا جهان محو شود خرقه کشد سوی فنا  
در صید عارفان و ز هستی رمیدگان  
زلفت چو دام و خال لب همچو دانه است

عراقی گوید:

زلفش گرهی بگشود بند از دل ما برخاست  
دل جان ز جهان بگرفت در حلقه زلفش بست

مغربی گوید:

زان زلف پراکنده و زان غمزه فتان  
برگشت جهان سربس از فتنه و آشوب

دیگر از مصطلحات عرفانی «خال» است، که گفته اند عبارت است از نقطه وحدت حقیقی؛ و مراد وحدت ذات است. فیض گوید: «خال عبارت است از نقطه وحدت حقیقیه من حیث الخفاء، که مبدأ و منتهای کثرت اعتباری است، و از ادراک و شعور اغیار محتجب و مخفی است.» امام در این معنی گوید:

من به خال لب ای دوست گرفتار شدم  
چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم  
گیسوی یار دام دل عاشقان او  
خال سیاه پشت لبش دانه من است

عطار گوید:

در طواف نقطه خالت ز شوق  
چرخ سرگردان چو پرگاری بود

عراقی گوید:

سودای زلف و خالت جز در خیال ناید اندیشهٔ جمالت جز در گمان نگنجد

اصطلاح دیگر «لب» است، که گفته اند مقصود از آن کلام است؛ و نیز اشاره به «نَفَسِ رحمانی» است که افاضهٔ وجود بر اعیان می کند. فیض گوید: «لب عبارت است از روان بخشی و جان فزایی که به زبان شرع از آن به «نَفَخِ رُوح» تعبیر می کنند.» امام در این معنی گوید:

شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار آن کیست که با این همه فرهاد تو نیست  
سر نهم بر قدم دوست به خلوتگه عشق لب نهم بر لب شیرین تو فرهاد شوم

عراقی گوید:

حلاوت لب تو دوش یاد می کردم بسا شکر که در آن لحظه در دهان انداخت

حافظ گوید:

آنکه جز کعبه مقامش بُد از یاد لب بر در می‌کده دیدم که مقیم افتادست

اصطلاح دیگر «چشم» است، که گفته اند اشارت به شهود حق است اعیان و استعدادات را؛ و از آن شهود به صفت «بصر» تعبیر می کنند. و در شرح گلشن راز آمده که «بیماری و مستی که از بُعد و فراق و پندارِ خودی روی نموده و از مشاهدهٔ جمال جانان عاشقان دلسوخته را محروم می دارد، همه آثار و لوازم چشم پر کرشمهٔ اوست.» امام درین معنا آورده:

پیرم ولی به گوشهٔ چشمی جوان شوم لطفی که از سراجۀ آفاق بگذرم  
گوشهٔ چشم گشا بر من مسکین بنگر ناز کن ناز که این بادیه سامانش نیست

عراقی گوید:

به يك کرشمه که چشمت بر ابروان انداخت هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت

مغربی گوید:

چو باده چشم تو خوردست دل خراب چراست چو خال تست بر آتش جگر کباب چراست

اصطلاح دیگر «می و شراب» است، که مراد از آن غلباتِ عشق است. فیض گوید: «شراب عبارت است از ذوق و وجد و حال که از جلوهٔ محبوب حقیقی در اوان غلبهٔ محبت بر دل سالک وارد می شود و سالک را مست و بیخود می کند؛ چه استیلاي آن موجب هدم قواعد عقلی و نقض معاهد وهمی اوست.»

امام در این معنی گوید:

من خواستار جام می از دست دلبرم  
این راز با که گویم و این غم کجا برم  
الیا ایها الساقی ز می پر ساز جامم را  
که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

سنایی گوید:

ساقیا دانی که مخموریم در ده جام را  
ساعتی آرام کن این عمر بی آرام را

عطار گوید:

از می عشق تو مست افتاده ام  
بر درت چون خاک پست افتاده ام

اصطلاح دیگر «ابرو» است، که مراد از آن صفات الهی است که حاجب ذاتند و عالم وجود از صفات رونق و بهاء و جمال می گیرد. در سروده های امام آمده:

ابروی تو قبله نمازم باشد  
یاد تو گره گشای رازم باشد  
خم ابروی کجت قبله محراب منست  
تاب گیسوی تو خود راز تب و تاب منست

مغربی گوید:

از آن در ابروی خوبان نظر پیوسته می دارم  
که در ابروی هر مهرو نمی بینم جز ابرویش

حافظ گوید:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت  
به قصد جان من زار ناتوان انداخت

همین چند اصطلاح از باب نمونه کافی است. طالبان برای مزید اطلاع می توانند به کتبی که در این باب تألیف شده، و یا کتابی که «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی» در شرح کامل و مفصل اصطلاحات اشعار امام به نام فرهنگ دیوان امام خمینی (س) به چاپ رسانده است، مراجعه کنند. کوتاه سخن آنکه شعر امام سخن مرجعی است که هرگز رضا نمی دهد سر مویی از مرز آیین و حدود، تخطی شود و کوچکترین حکمی از احکام شریعت معطل ماند؛ پس نباید سخن او را با سخنان مسندنشینان و داعیه داران عرفان و معرفت قیاس کرد که چنین مقایسه سخت اشتباه است. معظم له در مواضع بسیار از آثار خود به صوفیان دعوی دار و مدعیان ریاکار تاخته و آنان، و شیوه ایشان را مورد نکوهش قرار داده است:

از صوفیها صفا ندیدم هرگز      زین طایفه من وفا ندیدم هرگز  
زین مدعیان که فاش انالحق گویند      با خودبینی فنا ندیدم هرگز

\*\*\*

صوفی از وصف دوست بی خبر است      صوفی بی صفا نمی خواهم

\*\*\*

آنکه دل بگسلد از هر دو جهان درویش است      وانکه بگذشت ز پیدا و نهان درویش است  
خرقه و خاتقه از مذهب رندان دور است      آنکه دوری کند از این و از آن درویش است  
صوفی کو به هوای دل خود شد درویش      بنده همت خویش است چسان درویش است  
امام حتی عرفان نظری و دل مشغولی در پیچ و خم مباحث و اصطلاحات را سد راه و  
وقوف درین مرحله را حجاب می داند چنان که مکرر این معنی را در آثار خویش از نظم و نثر به  
کار برده و در جایی گفته اند:

در جوانی که نشاط و توان بود با مکاید شیطان و عامل آن که نفس اساره است سرگرم به مفاهیم و  
اصطلاحات پر زرق و برقی شدم، که نه از آنها جمعیتی حاصل شد نه حال ... «اسفار اربعه»، با  
طول و عرضش، از سفر به سوی دوست بازم داشت؛ نه از «فتوحات» فتحی حاصل و نه از «فصوص  
الحکم» حکمتی دست داد. چه رسد به غیر آنها.

از «فتوحاتم» نشد فتحی و از «مصباح» نوری      هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است  
بشکنیم آینه فلسفه و عرفان را      از صنم خانه این قافله بیگانه شویم  
فارغ از خاتقه و مدرسه و دیر شده      پشت پای زده بر هستی و فرزانه شویم

## □ سبک و شیوه امام و تأثیر پیشینیان در آثار ایشان

چنان که می دانیم صاحب نظران و محققان از اهل ادب، طبق ضوابط و معیارهایی، شعر  
پارسی را به ادوار چهارگانه یعنی دوره های سبک خراسانی و عراقی و هندی و عصر بازگشت  
منقسم ساخته اند. هر چند این مرز بندی به قطعیت اصول ریاضی نیست اما دارای مشخصاتی  
است که به طور کلی شیوه و سبک آثار را معین می کند. با همین معیارها می توان گفت شعر امام  
از نظر شیوه همان سبک عراقی است و آن بزرگ به همان سیاق سخن گفته و به تتبع و پیروی  
سخنوران سبک عراقی پرداخته است. نکته درخور ذکر اینکه در شعر امام برخی کلمات و واژه ها  
آمده که متأثر از زبان امروز و ادبیات معاصر است و از بعضی واژگان مضامینی تازه قصد شده  
است مانند کلمات وابسته و پناهنده در این بیت:

وارسنگان به دوست پناهنده گشته اند      وابسته ای چو من به جهان بی پناه شد

و مثل کلمه شکوفا که در سخن متقدمان نیامده و امروز متداول است:

نوبهار آید و گلزار شکوفا گردد بی گمان کوتاهی عمر خزان خواهی دید

حضرت امام به پیروی از سخنوران بزرگ غزلهایی به سبک و سیاق آنان سروده است و چون در این مجال محدود ذکر مسطوره های فراوان میسر نیست، به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم.

عطار سروده است:

درد دل را دوا نمی دانم گم شدم سر ز پانمی دانم

امام گفته است:

درد خواهم دوا نمی خواهم غصه خواهم نوانمی خواهم

مولانا گوید:

آن یوسف خوش عذار آمد وان عیسی روزگار آمد

امام گوید:

کوتاه سخن که یار آمد با گیسوی مشکبار آمد

سعدی گوید:

شادی به روزگار گدایان کوی دوست بر خاک ره نشسته به امید روی دوست

امام گوید:

عمری گذشت و راه نبردم به کوی دوست مجلس تمام گشت و ندیدیم روی دوست

سعدی گوید:

یک امشب که در آغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتش نهند غم مخورم

امام گوید:

یک امشب که در آغوش ماه تابانم ز هرچه در دو جهان هست روی گردانم

عماد فقیه گوید:

پوشیده ام ز آبی و خاکی نیاز خویش ظاهر نکرده با در و دیوار راز خویش

امام گوید:

بیدل کجا رود به که گوید نیاز خویش با ناکسان چگونه کند فاش راز خویش

حضرت امام (قدس سره) از میان شاعران و سخنوران پارسی زبان التفات و عنایت خاصی به خواجه شیراز دارد، و در آثار خویش بیشتر به اقتفا و استقبال غزلهای آسمانی «لسان الغیب» پرداخته، که نمونه ای از آن را می آوریم:

حافظ گوید:

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاکِ درت حاصل بود

امام گوید:

کاش روزی به سر کوی توام منزل بود که در آن شادی و اندوه مراد دل بود

خواجه گوید:

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

امام گوید:

جز سر کوی تو ای دوست ندارم جایی در سرم نیست بجز خاکِ درت سودایی

حافظ گوید:

دوستانِ عیب من بیدل حیران مکنید گوهری دارم و صاحب نظری می جویم

امام گوید:

من درین بادیه صاحب نظری می جویم راه گم کرده ام و راهبری می جویم

بسیاری از شاعران غزلهایی با قافیه و ردیف «هیچ» ساخته اند، که از میان آنان دو تن، یعنی شفای اصفهانی و حزین لاهیجی، با يك ردیف و قافیه و يك بحر «هیچ» را ردیف قرار داده، و عاشق اصفهانی در همان بحر و همان ردیف لیکن با قافیه دیگر غزل ساخته اند.

حکیم شفای گوید:

ماییم و همین خاطر افگار و دگر هیچ در ساخته با راحت و آزار و دگر هیچ

حزین لاهیجی گوید:

ماییم و دل و آرزوی یار و دگر هیچ      قاصد برسان مزده دیدار و دگر هیچ

عاشق اصفهانی گوید:

در باغ تو حق نفس باد صبا هیچ      در کوی تو آمد شد بیحاصل ما هیچ

امام گوید:

ماییم و یکی خرقه تزویر و دگر هیچ      در دام ریا بسته به زنجیر و دگر هیچ

حکیم سبزواری - متخلص به «اسرار» - را غزلی است، با ردیف «عشق»؛ گوید:

نقش دیوان قضا آیتی از دفتر عشق      آسمان بی سروپایی بود از کشور عشق

امام گوید:

وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق      آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق

\* \* \*

## □ تأثیر امام بر ادب معاصر

وجود امام، رضوان الله علیه، در جهات مختلف منشأ خیرات و برکات بسیار گردیده و در کلیه شئون جامعه تأثیری ژرف بر جای گذاشته اند. نهضتی را که معظم له آغاز کرد تا آنجا که به پیروزی انقلابی عظیم انجامید موجب دگرگونی شگرفی در جمیع امور گردید، از جمله در عرصه ادب و هنر تطور و تحولی ژرف به وجود آورد؛ اهل قلم و شاعران را برانگیخت تا با نگارش مقالات و سرودن اشعار، مفاسد و مطاعن نظام جور و فساد را باز گویند و با این وسیله کارآمد و مؤثر حرکت انقلاب را سرعت بخشند. این تحرك حتی در دوران تبعید آن رهبر آگاه با الهام از سخنان و اعلامیه های آن حضرت ادامه یافت تا در آستانه پیروزی رو به فزونی نهاد و تدریجاً به اوج اعتلا رسید؛ بدنانسان که شعارهای پر شور انقلابی از چشمه سار عواطف عامه خلق جوشیدن گرفت و کران تا کران مرزها را در نوردید.

آنان که شاهد آن دوران پر شکوه و آن رستخیز عام بوده اند شور و هیجان و فضای آکنده از عشق و ایمان آن ایام هرگز از خاطرشان محو نخواهد شد. آن روزهای فراموش نشدنی نیز منشأ پدید آمدن آثاری شور انگیز گردید.

پس از پیروزی انقلاب و استقرار حکومت اسلامی، مرزهای ایران زمین به فرمان استکبار مورد تهاجم و تجاوز دشمن واقع شد و خصم بدنهاد از پی امحای انقلاب با همه توان بدین خاك

مقدس تاختن آورد که با دم گرم و مؤثر آن مقتدای ربانی امت سلحشور و قهرمان ایران با دلاوریها و حماسه آفرینی‌ها با دشمن مقابله کرد و با خون مقدس خود نقشی از غیرت و شرف بر صحیفه تاریخ رقم زد که تا ابد بر جای خواهد ماند. این حادثه نیز بابت تازه در ادبیات و هنر گشود و سبب به وجود آمدن آثاری جاوید و ماندگار گشت.

عامل مهم دیگر در تحول ادبی، مکاتیب و آثار منشور امام است که در شیوه نگارش فصلی تازه باز کرد. هر چند که در این مقام سخن گفتن از نثر امام مورد نظر نیست اما دریغ است فرازی چند از آثار منشور آن عارف بالله رازیب و زیور این مقال نسازیم. حضرت امام در دیباچه پیام خود به حوزه و جامعه روحانیت می نویسد:

سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشته‌اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس، از شمع حیاتشان گوهر شجرآغ ساخته‌اند. افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگامه نبرد، رشته تعلقات درس و بحث و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به مهمانی عرشیان رفتند و در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند...

آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه‌ها و روحانیت را درک کرده‌اند در خلصه حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده‌اند.

چنانکه می دانیم در دوران حیات پر برکت آن حضرت از آثار منظوم معظم له، جز قطعاتی پراکنده، منتشر نگردید. پس از ارتحال آن بزرگوار، انتشار نخستین غزل ایشان ذوقی در شاعران و سرایندگان و ارادتمندان آن مراد و پیر برانگیخت تا به افتخار و استقبال، و تضمین سروده‌های ایشان بپردازند. اگر محقق در گردآوری و احصای آثاری که به پیروی از اولین غزل منتشر شده ایشان سروده شده اهتمام ورزد، آن گاه پدیدار می گردد که تنها همین یک غزل چه تأثیری در ذهنها و اندیشه‌ها داشته است.

چون آثار منظوم امام، یعنی حکایت شور و حال و ذوق عالمی دینی و مرجعی که خود حافظ احکام شرع و آیین مبین بود و مظهر تقوا و تقدس، انتشار یافت رخنه‌ای در حصار جمود و تحجر افکند و ظاهرینان را تکان داد، و کسانی از آنان تنبه یافتند که عیب عارفان کردن ناشی از تنگ نظری و تُنک بضاعتی است.

ارتحال آن روح قدسی، رستاخیزی بزرگ را باعث گشت و شیفتگان و دلدادگان آن حضرت از شاعران و سخنوران مرائی و غمنامه‌هایی آکنده از تأثر و مالا مال از شور و احساس به سلک نظم درآوردند که به یقین می توان گفت بعد از پیامبر خدا (ص) و ائمه هدی (ع) در فقدان هیچ بزرگی، شاعران اینهمه سوگنامه و مرثیه نسوده و اینچنین دردمندانه سخن نگفته‌اند، سروده‌هایی که در میان آنها آثاری بس شیوا و رسا وجود دارد که از ذخایر گنجینه شعر پارسی بشمار می آید و در تاریخ ادب این دیار بر جای خواهد ماند.

در پایان یادآوری چند نکته به نظر ضروری رسید:

- ۱- معظم له گاه در برخی از اشعار خود تصرفاتی کرده بر روی حرف و کلمه ای قلم کشیده و به جای آن، حرف و کلمه ای دیگر مرقوم داشته، و برخی از اشعار را نیز بازنویسی کرده اند.
- ۲- از آنجا که سروده های بسیاری در قالبهای گوناگون، همانند غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، قطعه، مسمط، و ترجیع بند، از حضرتش به جا مانده و اکنون همه آنها یکجا به طبع می رسد، تدوین و ترتیبی خاص بدانها داده شده است، از این قرار: نخست «غزل» ها قرار دارد، زیرا کمیت آن از دیگر قالبها بیشتر است؛ پس از آن به ترتیب: «رباعی» ها، «قصیده ها»، «مسمطها»، «ترجیع بند»، و «قطعات و اشعار پراکنده». کلیه قالبها به ترتیب حروف «رَوِی» مرتب شده، و شعرهای متفرقه دیگر نیز بر همین ترتیب نظم یافته است.
- ۳- «واحد ادبیات» مؤسسه، بخشی به عنوان «شناسنامه سروده ها» تنظیم کرده و در پایان دیوان - چاپ نفیس خوشنویسی شده - افزوده است؛ در این بخش ویژگیهای فنی هر شعر، از نظرگاه عروض و قافیه و بدیع و معانی و بیان و سبک شناسی - به دقت و اختصار - بیان گردیده است؛ بدین ترتیب:

- نام شعر

- مطلع شعر

- وزن شعر (بحر شعر با زحافات آن، همراه با تقطیع بر اساس افاعیل مصطلح و علائم متعارف، قید شده است)

- قالب (قالب هر سروده مشخص گردیده که غزل است یا قصیده یا...)

- تعداد ابیات

- سبک (سبک هر سروده، عراقی یا خراسانی، بیان شده است)

- تاریخ سرایش شعر

- قافیه (همه حرفهای قافیه نام برده شده است)

- ردیف (اگر شعر دارای ردیف بوده، ردیف آن مشخص شده است)

- هنر شعری و بلاغی (کلیه آرایه ها و صنایع، لفظی و معنوی، و نیز مصادیق معانی و

بیان، در ذیل هر سروده مشخص گردیده است)

همچنین اصطلاحات خاصی که امام در اشعار خود به کار برده اند، به اختصار و اجمال شرح شده است.

۴- حضرت امام در دوران جوانی غزلیات فراوانی سروده بودند و آنها را در دفتری نیز گردآورده بودند؛ متأسفانه در جریان سفرهای پیاپی، این دفتر مفقود گردید. پس از آن نیز سروده هایی از ایشان در دست بود که برخی به خط خود ایشان ثبت دفتر گردیده بود، و تعدادی نیز به وسیله همسر گرامیشان استنساخ شده در دفترچه ای گردآوری شده بود؛ این دفتر نیز در جریان

تغییر مکرر محل سکونتشان مفقود گردید. برخی از دستنوشته های باقیمانده، در پی هجوم مأموران ساواک به منزل و کتابخانه شخصی ایشان از دست رفت؛ اما نسخه ای چند از آثار منظوم قدیمی ایشان، که در دست ارادتمندان و دوستان آن حضرت چونان امانتی ارزشمند نگاهداری می شده، به تدریج برای «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی» ارسال گردید، که این آثار در مجموع برای دیوان شعری که اکنون طبع آن به پایان رسیده است دستمایه مهمی گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام بنا به خواهش و اصرار فراوان بانو فاطمه طباطبائی، همسر فرزند گرامی ایشان - حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی - اشعاری در قالبهای متنوع و با مضامین عرفانی سرودند که خوشبختانه همه نسخه های خطی این سروده ها در مؤسسه نگهداری می شود. بخشی از این سروده ها پس از رحلت امام در چند دفتر با عناوین: سبوی عشق، باده عشق، نقطه عطف، و محرم راز منتشر گردید، و اکنون تمامی سروده های اخیر امام و آثار به دست آمده از سروده های قدیم آن حضرت در این مجموعه به علاقمندان ادب و عرفان اسلامی تقدیم می گردد. ضمناً مقدمه بانوی گرامی، فاطمه طباطبائی، بر مجموعه باده عشق، که در آن از انگیزه امام در سرودن اشعار و غزلیات اخیرشان سخن گفته اند، در پی این دیباچه درج گردیده است.

حال که آن امام عاشقان و مقتدای عارفان رخت به دیار ملکوت کشیده و در جوار رفیق اعلی آرمیده است، مجموعه آثار منظوم آن حضرت در یک مجلد در دسترس مشتاقان و ارباب معرفت قرار می گیرد. امید است که حقایق و معارف آن، سالکان الی الله را چراغ راه و عارفان را شمع جمع و مناجاتیان را ذکر خلوت انس باشد. اینک آن روح قدسی، که اسلام را از پس قرنهای غربت و هوان تجدید کرد و دیگر بار سبب شکوه و عزت مسلمین گشت، در رضوان الهی و جایگاه صدق، نزد ملوک مقتدر، مقام گرفته و آن نفس مطمئنه در جوار محبوب مأوا گزیده، بر روان تابناکش صلوات و سلام نثار می کنیم و بر تربیت منور او درود و تحیت می فرستیم. جَزَاهُ اللهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ خَيْرَ الْجَزَاءِ.

واحد ادبیات

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)